



# هپتال‌ها

## اشاره

یکی از عوامل مؤثر در تضعیف ساسانیان در برابر رومیان، وجود اقوام بدوی هیاطله در شمال بود که ایرانیان برای مقابله با آنها و جلوگیری از نفوذ آن‌ها به سرزمین خود، پیوسته با آنان درگیر بودند. هیاطله با فرصت طلبی در مواقعی چون ضعف حکومت مرکزی، بروز اغتشاشات داخلی، یا گرفتاری دولت ساسانی در زمان جنگ با رومیان، به مرزهای کشور هجوم می‌آوردند. از آن‌جا که در کتاب‌های درسی تاریخ از این قوم یاد شده، امید است نوشته‌ی حاضر مورد استفاده دبیران محترم تاریخ قرار گیرد.

## هیاطله یا هپتال‌ها چه کسانی بودند؟

«هپتال» شکل فارسی نامی است که نخستین بار در زبان طبری دیده شده و عربی آن «هیاطله» (به شکل جمع) است. این واژه با کلمه‌ی یونانی «هفتالیته» که گاهی به «هفتالیته» تحریف شده، یکی است. تئوفیلکتوس آن را با «ابدلای» یکی می‌داند و نویسنده‌ی سریانی در قصص سریانی (لاند)، «ابدل» را از زمان ژوستینیان ذکر کرده، ولی از روی اشتباه، آن را غیر از «هفتالیته» شمرده است. کلمه‌ی «هپتال» ارمنی نیز ظاهراً در همین معناست. غربی‌ها این قوم را مانند دیگر اقوام وحشی شمالی، «هون» می‌نامند.<sup>۱</sup> در فرهنگ معین آمده است: هپتال‌ها را نزد رومیان به نام «هفتالیته» یا «هون‌های سفید» و نزد ایرانیان «هپتل، هیطل یا هیاطله» می‌شناسند

[ج: ۶: ۲۳۱۶]. در سال سی‌ام قبل از میلاد، یکی از طوایف چینی به نام «گوشانگ» دولتی تشکیل داد که رؤسای آن در زمان فرمانروایی «اوگوست» با دولت روم مراوده داشتند. آن‌ها به تدریج از میان رفتند و به جای آنان دولت دیگری که نزد چینی‌ها به «تیا» موسوم بود، روی کار آمد. این دولت از طرف شاپور اول در «کوشان» مستقر شد و در سال ۴۲۵، از جیحون گذشته و از شمال شرقی ایران بنای تاخت و تاز به سایر قسمت‌های کشور را گذاشت.

زکی ولیدی می‌نویسد: «نام هفتالی‌ها در منابع اسلامی به صورت هیاطله آمده است. این کلمه در شاهنامه‌ی فردوسی به اقتضای وزن شعر، هپتال ذکر شده که جمع آن هپتالیان است. نام دو طایفه از هفتالیان در آثار خوارزمی، خولخ و گنجینه (خنجینه) آورده شده که کشور ایشان طخیرستان (طخارستان) به ضم طاء بوده است. هیوان تسیانگ، سیاح معروف چینی که در سال‌های ۶۳۰ تا ۶۴۵ از سرزمین هفتالیان دیدار کرده، نام ساکنان تخارستان بزرگ را به صورت هی-ما-تالو نوشته است. وی اصل این کلمه را سانسکریت دانسته و به زبان چینی در معنای مردم دامنه‌ی کوه‌های برقلدو تفسیر کرده است؛ این مسأله روشن می‌کند که مراد از هی-ما-تالو همان خولخ (خارلخ و خلخ) است. از طرف دیگر، زیرمعنای واژه‌ی قارلیق نیز در زبان ترکی، همان «ساکنان سرزمین برقلدو» آمده است [مشکور، ۱۳۷۱: ۶۹۰].

در این باره، مارکوارت در کتاب «وهرود وارنگ» می‌نویسد:  
«ترکان اراضی واقع بین جیحون و رود کاشغر را خرلخ می‌خواندند.»  
\*\*\*

به هرحال در قرن پنجم، هپتال‌ها برای ایرانیان دشمنان بزرگی به حساب می‌آمدند؛ حتی بزرگ‌تر از رومیانی که از عهده‌ی مهاجمان وحشی سرزمین خود به خوبی برمی‌آمدند [نولدکه، ۱۳۵۸: ۱۴۶].  
آنان پیوسته با تجاوز به مرزهای ماورای خزر و آسیای میانه، از مرزهای ایران عبور می‌کردند و با مردم آن دیار می‌آمیختند. گاه با آنان ازدواج می‌کردند و گاه در قالب گروه‌هایی در مقابل ایران متحد می‌شدند. همین عوامل سبب شد که سیاست خارجی فعال ایران بیش از پیش متوجه مرزهای غرب، شمال و شمال شرقی کشور شود. [پنگولو سکایا، ۱۳۴۶: ۷۹-۷۷].

به گواهی تاریخ، در اوایل قرن پنجم بعد از میلاد، کوچ‌نشینانی به نام هفتالیان، که دولتی مقتدر در آسیای میانه تشکیل داده بودند، واحه‌های کشاورزی ماورای جیحون را فتح کردند. احتمالاً ترتیب تشکیل حکومت آنان نیز به همین منوال بوده است؛ چرا که نیمه‌ی اول قرن پنجم پس از میلاد، یعنی زمانی که در منابع تاریخی نامی از هفتالیان به میان می‌آید، مقارن همان دورانی است که این قوم دارای دولتی مقتدر بودند و قلمروی آنان از واحه‌های ترکستان چین تا دشت هند در جنوب و متصرفات ساسانیان در مغرب گسترده شده بود. از طرف دیگر، دولت ساسانی که در اثر کشمکش و نبرد با قبایل نیرومند ضعیف شده بود، در سال‌های بیستم قرن پنجم پس از میلاد، با هفتالیان روبه‌رو شد [دیاکونف، ۱۳۸۲: ۳۰۳-۳۰۲].

این اقوام که مملکت وسیع خود را در ناحیه‌ی بالای جیحون بنیان کرده بودند، در ۵۶۵ م از نیروهای مشترک ساسانیان و ترکان شکست خوردند و تحت سلطه‌ی امرای ترک قرار گرفتند. به روایت منابع چینی، شیوه‌ی زندگی آنان مانند ترکان بوده و مانند آن‌ها به صحراگردی و چادرنشینی می‌پرداختند، اما ماهیت مبادلات فرهنگی میان این دو قوم چندان روشن نیست [بویل، ۱۳۶۸، ج ۳: ۷۲۸].

توین بی‌آنان را خانه بدوشان چادرنشینی معرفی می‌کند که زبانشان ترکی است و چینی‌ها آن‌ها را «هسیونگ-نو»، و غربیان «هون» می‌نامند [توین بی، ۱۳۶۲: ۳۸۶].

پروکوپوس مورخ رومی می‌نویسد: «هیاطله قومی هستند از نژاد هون‌ها، ولی به واسطه‌ی بعد مسافتی که با آنان دارند، هیچ‌گاه با اقوام دیگر نژاد مزبور آمیزش نمی‌کنند. سرزمین هیاطله در شمال ایران واقع شده است و شهر آنان گوگور، درست مجاور خط سرحدی ایرانیان بنا گردیده و به همین دلیل، غالباً بر سر مسائل مرزی میان این

دو کشور نزاع و نبرد برپاست. هیاطله مانند دیگر طوایف هون چادرنشین هستند و بیلاق و قشلاق نمی‌کنند و مدت‌هاست که در سرزمین حاصلخیزی اقامت گزیده‌اند. در میان نژاد هون‌ها، تنها این طایفه هستند که پوستی سفید دارند و قیافه‌ی آن‌ها زشت و بدمنظر نیست. اینان مدتی است که از حال توحش بیرون آمده و به مدنیت گراییده‌اند.

حکومت آنان پادشاهی است و چون در کشور آنان قوانینی نیز وضع گردیده، معاملات ایشان با خود و همسایگانشان بر مساوات و عدالت استوار است و از این حیث فرق زیادی با رومیان و ایرانیان ندارند. در میان بزرگان و توانگران آنان رسم است که همواره ۲۰ تن یا بیش‌تر، ندیم و هم‌نشین برای خود بر می‌گزینند و در همه‌ی دارایی خود به آنان یک قسم حق شرکت می‌دهند و آنان را در مجالس و مهمانی‌ها با خود می‌برند. ولی از طرف دیگر، وقتی یکی از آن بزرگان بمیرد، همه‌ی ندیمانش را زنده در آتش می‌افکنند و با آن بزرگ به گور می‌سپارند [مشکور، ۱۳۷۱: ۶۹۱].

از دیگر مشخصات اشراف هفتالی که احتمالاً عمومیت هم نداشته، «دگرگون‌سازی شکل جمجمه» بوده که این

رسم به صورت کشیدن و دراز کردن سر رو به بالا، در سکه‌ها و گورها چشمگیر است.

این گونه دگرگونی در گورهای شمال قفقاز نیز دیده شده و شاید هم این شیوه، روزگاری در آسیای میانه رایج بوده است و ویژه‌ی قومی خاص نباشد. برخی آن را تنها به هفتالیان نسبت داده‌اند و معتقدند آنان این رسم را در بسیاری جاها شایع ساخته‌اند. از ویژگی‌های دیگر هفتالیان که در منابع چینی آمده، «چند شوهری زنان» است که در میان تبتیان هم رواج داشته است؛ از همین روست که گروهی گمان می‌کنند، خاستگاه هفتالیان کوه‌های بدخشان بوده است.

در باختریان و کوه‌های افغانستان، هفتالیان همچون فرمانروایان، به حق جایگزین «کوشانیان» شدند و تا زمان پیدایش اسلام و در آمدن ترکان به آن سرزمین‌ها بر جای ماندند. اما خاطره‌ی کوشانیان در شرق، در شبه قاره و به ویژه در کشمیر که شاهان آن دیار نیاکان خود را به کوشانیان می‌رسانیدند، پایید؛ همچنان که «کیداریان» خود را به آنان نسبت می‌دادند.

هفتالیان برگی تازه در تاریخ ایران گشودند. آنان نه تنها پس از شکست از خسرو اول و ترکان، همچنان خود فرمانروایان کوهستان‌های افغانستان را تعیین می‌کردند، بلکه بعضی از قبیله‌ها هم تا مدت‌ها خود را از بازماندگان ایشان می‌دانستند؛ به ویژه ایالت ترک خلیج و غلزایی از «پشتون‌ها». برخی از امرایی که با «عربان» در افغانستان به پایداری کوشیدند، هفتالی بودند یا هفتالی خوانده



می شدند و این موضوع تا چند سال پس از هجرت ادامه داشت. از آن جا که هفتالیان، چه در شمال باختریان و چه در جنوب آن سرزمین و نیز در بخش های هندوکش، زبان باختری را برای نوشتار خویش پذیرفتند، آگاهی چندانی درباره ی زبان ایشان به دست ما نرسیده است. فرهنگ آنان هم عمدتاً از فرهنگ باختریان که در آن

هنگام سخت رنگ ساسانی گرفته بود، اخذ شده است. در نتیجه، دشوار بتوان هنر هفتالیان را جز در تصویر مجموعه ی دگرگون شده بر روی قدح سیمین و سکه ها مشاهده کرد. در کل، هنر در کانون حکومت هفتالیان، یعنی «باختریان بودایی» بوده است [فرای، ۱۳۸۲: ۵۵۸-۵۵۷].

هتالیان برای زدن نقش بر سکه هایی که ضرب می کردند، گونه ی خاصی از نوشتار را ابداع کرده بودند که برگرفته از خط کوشانی است. نمونه هایی از این سکه ها که در «تورفان» پیدا شده نشان می دهد که زبان گویش آن ها شبیه «فارسی میانه» بوده است [بویل، ۱۳۶۸، ج ۳: ۷۲۸].

با آن که هفتالیان به روایت یک سفرنامه ی چینی و نیز منابع هندی، «بودایی» را دشمن می دانستند، اما آیین بودایی همچنان در سرزمین های مقهور هفتالیان دوام یافت. هکین این هنر و فرهنگ را «فرهنگ ایران و بودایی» خوانده است، هیچکس آن را «مکتب هنری بودایی آمودریا» نامیده است، و کلیمبورگ آن را «مکتب هندوکشی». با آن که فرمانروایان آن سامان هفتالی بودند، ولی هیچ کس پیشنهاد نکرده است که هنر این دوران، «هنر هفتالی» خوانده شود [فرای، ۱۳۸۲: ۵۵۹].

### نبرد پادشاهان ساسانی با هفتال

در زمان پادشاهی شاپور اول، پادشاهی وسیع کوشان در سرحد های شرقی ایران خطر سیاسی و مزاحم اقتصادی مهمی محسوب می شد. شاه کوشان از دو جنبه نزد شاپور حائز اهمیت بود:

✓ نخست آن که کشور او از طریق تجارت بین المللی ثروتمند شده بود؛

✓ دیگر آن که مخالف و مانع قدرت شاپور بود.

به همین خاطر، شاپور اول از آغاز تمام تلاش خود را بر روی حل این مشکل متمرکز کرد. وی در کتیبه ای طولانی که بر دیوارهای آتشگاه نقش رستم حک شده، از نخستین کامیابی های خود در این زمینه سخن می راند. سپاه فاتح او پیشاور، پایتخت زمستانی شاهان کوشانی را متصرف شد، دره سند را اشغال کرد و به سوی شمال راند. سپس از هندوکش عبور کرد، ایالت بلخ را به تسخیر درآورد، از جیحون گذشت و به سمرقند و تاشکند درآمد. بالاخره سلسله ی

کوشان که کنشکای کبیر آن را تأسیس کرده بود، منقرض شد و از آن پس، سلسله ای دیگر جایگزین آن شد [گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۴۹].

مقر حاکم آنان که از میان شاهزادگان ساسانی انتخاب می شد، «بلخ» بود. توسعه ی سیاسی ایران متعاقب توسعه ی فرهنگی آن صورت گرفت و هنر ساسانی خیلی سریع در مشرق، و از طرفی که بر اثر عملیات نظامی کاملاً مفتوح

شده بود، به شهرهای دوردست ترکستان چین و حتی خود چین نفوذ کرد [همان، ص ۲۵۴].

در زمان پادشاهی شاپور دوم، هجوم بی در پی کوشانیان و هیاطله، شاهنشاه را به مقابله واداشت. جنگ شاپور دوم با هیاطله هفت سال (۳۵۷-۳۵۰) طول کشید و عاقبت هم او از این جنگ ها فاتح بیرون آمد [اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۱۹۲]. او در اثر این پیروزی ها به امتیازهای مهمی دست یافت؛ از جمله:

✓ مهاجمان در زمین های کوشان به عنوان متفقان مستقر شدند.

✓ مهاجمان متعهد به تدارک سپاه برای شاه، در زمان جنگ با رومیان شدند.

زمانی که شاپور دوم با متحدان جدید شرقی خود که قسمتی از قشون او را تشکیل می دادند، به سفر جنگی پرداخت، نتیجه ی بسیار درخشان آن، تصرف «آمد» بود [گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۵۴].

به نظر می رسد در زمان یزدگرد اول، نخستین اختلافات بین ایران و دولت جدید شرقی دولت هیاطله ایجاد شده باشد. هیاطله توسط شاپور دوم در زمین های کوشان به عنوان متحدان مستقر شدند و توانستند کوشان های صغیر را منقرض کنند و حکومتی قوی تشکیل دهند که در آغاز قرن پنجم میلادی از ضعف قدرت مرکزی ایران استفاده کرده و از دو جانب هندوکش به توسعه ی متصرفات خود پردازند و هند را مورد تهدید قرار دهند [همان، ۳۵۷].

در زمان سلطنت بهرام گور، مصادف با سال ۴۲۵ م، هیاطله پس از گذشتن از رود جیحون بنای تاخت و تاز به ایران را گذاشتند [نراقی، بی تا: ۵۰]. بهرام توانست با تظاهر به وحشت و فرار به آذربایجان، در تاریکی شب حرکت کند، با سرعت حیرت انگیزی خود را به هیاطله برساند و در طلیعه ی صبح با آن ها بجنگد. او در این نبرد، خاقان هیاطله را کشت و غنائم بسیاری را از آن خود کرد. سپس هیاطله را تا جیحون تعقیب کرد و از رود گذشت و چنان ضربتی به آنان وارد کرد که تا بهرام سلطنت داشت دیگر به طرف ایران نیامدند و تاج خاقان هیاطله که جزو غنائم جنگی بود، زینت «آذرگشتاسب»، آتشکده ی معروف شهر «شیز» شد [اقبال آشتیانی، ۱۳۸۰: ۱۹۲]. پیروز (فیروز اول) برادر هرمز به باری هتالیان بر هرمز غلبه کرد و به سلطنت رسید، اما به یکباره خود و بعضی از افراد خانواده اش را گرفتار دست

## تایخ طبری

تایخ طبری

تألیف  
ابراهیم بن محمد  
تبریزی

تبریز

هیاطله دید [میرسعیدی، ۱۳۸۲: ۹۵].

طبری می نویسد: «فیروز به سوی قومی که بر تخارستان دست یافته و هیاطله نام داشتند، حرکت نمود. این جماعت در آغاز شهریاری، او را در غلبه بر برادر یاری کردند، ولی چون معروف بود که این طایفه به عادت قوم لوت معتاد هستند، سزاوار ندیدند که چنین مردمی بر تخارستان حکومت کنند. از این رو هیاطله با وی پیکار نمودند و او را با چهار پسر و چهار برادرش که همه خود را شهریار می خواندند، به قتل رساندند و سرتاسر قلمرو خراسان را در اختیار خویش درآوردند [طبری، ۱۳۵۱: ۵۵۸-۱۵۷].

در زمان پیروز، طوایف هیاطله که به نواحی طخارستان و کوشان رسیده بودند، کیداریان را از آن حدود به حوالی ریخج و بلوچستان راندند و سرزمین آنان را از آن خود کردند. این طوایف موج تازه ای از «خیونان» (هون های سفید) بودند که از همان آغاز ورود به نواحی مجاور در مرزهای شرقی ایران، بنای تاخت و تاز را گذاشتند و چون تاخت و تاز آنان مکرر شد، امنیت و آرامش نواحی شرقی ایران را مختل کرد [زرین کوب، ۱۳۷۴: ۲۰۸].

جنگ هایی که پیروز با هیاطله کرد، مملکت را به پرتگاه نابودی سوق داد. یوزف ویسهوفر، شکست فاجعه آمیز پیروز در برابر هفتالیان را یکی از عوامل سرنوشت ساز بحران عصر ساسانی می داند [ویسهوفر، ۱۳۸۲: ۲۱۵].

فیروز پس از فراغت از گرفتاری های داخلی، عازم نواحی شرق ایران شد. او پادشاهی بی پروا و بدون برنامه بود و عملیات جنگی او که بدون توجه به ناصحان خیرخواه آغاز شد، نتیجه ای جز شکست در بر نداشت. پس از شکست نخستین و اسارت، در قبال آزادی

خویش متعهد شد خراجی هنگفت بپردازد و پسرش قباد را تا هنگام جمع آوری مبلغ لازم، گروگان بگذارد. پس از چند سال که به دلیل کاهش حمله های هیاطله، آرامش نسبی برقرار شد و بر اثر آن پیروز توانست وضع مالی خود را بهبود بخشد و سپاهیان لازم را گرد آورد، بار دیگر تصمیم گرفت به دشمنان خود حمله برد [گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۵۸].

پادشاه هیاطله که بر سر راه لشکریان ایران خندقی کنده و آن را استتار کرده بود، با حیلای جنگ و گریز، سپاه ایران را به دام انداخت و قسمت عمده ای از سپاه ایران به همراه پادشاه خویش، نتوانستند از این مهلکه جان سالم به در برند.

فردوسی، جانشین پیروز را هنگام رویارویی او با هیاطله، کوچک ترین فرزندش بلاش که در ایران بود، معرفی می کند [فردوسی، ۱۳۷۳: ۴۰۷]:

به کننده در افتاد با چند مرد  
بزرگان و شیران روز نبرد  
چو نرسی برادرش و فرخ قباد  
بزرگان و شاهان فرخ نژاد

ز شاهان مبد زنده کس جز قباد

شد آن لشکر و پادشاهی به باد

بزرگان ایران که گشتند اسیر

قباد است و با موید اردشیر

در این شکست پادشاه هیاطله غنائم بسیاری را از ایران نصیب خود کرد.

از زمان مرگ پیروز، قوم مجاور ایران در سمت مشرق، دیگر هم پیمان ایران به شمار نمی رفت. و نیز قومی تابع که باید خراج بپردازد نبود و متحد هم محسوب نمی شد، بلکه تقریباً قومی بود مستقل و سرور که حتی به دریافت خراج هنگفت سالانه که در زمان سلطنت چهار تن از جانشینان پیروز، یعنی در مدتی متجاوز از نیم قرن، می گرفت، راضی نبود. پادشاه آنان درصدد مداخله در امور داخلی ایران بر می آمد، تا حدی که در مشاجرات و رقابت های مدعیان تاج و تخت و توطنی دربار نیز به خود اجازه دخالت می داد. این امر در ماجرای به سلطنت رسیدن بلاش، جانشین پیروز به خوبی محسوس است. وی پس از چهار سال حکومت جای خود را به قباد داد.

قباد، چند سال از روزگار جوانی خود را نزد هیاطله گذرانده بود و احتمالاً قوم مزبور در وقایعی که موجب جلوس این پادشاه شد، دخالت داشت [گیرشمن، ۱۳۷۲: ۳۶۰-۳۵۹].

قباد پسر فیروز کوشید، سلطنت بلاش را از او بستاند، ولی موفق نشد. او گریخت و به اخشنواز پناه برد. خان هیاطله پذیرایی شایانی از او کرد و بعد از سه سال، قشونی برای او آماده ساخت تا بتواند با بلاش بجنگد. ولی در این احوال بلاش مرد و نجبای ایران قباد را پذیرفتند.

قباد برای این که خراج موعود را به خاقان هفتالیان بپردازد، از قیصر روم مبلغی وام خواست و قیصر به امید این که نپرداختن وام موجب سردی رابطه ی خاقان هفتالیان و شاهنشاه ایرانیان شود، خواهش قباد را رد کرد. پس او به روم لشکر کشید و برخلاف انتظار سیاستمداران بیزانس، در میان سپاه ایران بسیاری از هفتالیان نیز دیده شدند [کریستین سن، ۱۳۷۳: ۴۵۹].

البته به اعتقاد دکتر زرین کوب، ایران چندی قبل از دوران سلطنت قباد و انوشیروان نیز از ضعف و هرج و مرجی که داشت، مقهور هیاطله گشته بود. پیروز ساسانی به دست آن قوم کشته شده بود و ایران خراجگزار آنان بود [زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۶۰].

در زمان پادشاهی انوشیروان، ایران هنوز در مقابل هفتالیان



ایران  
در زمان ساسانیان

کتاب: *برمود از دورگه ساسان*  
ترجمه: *برمود هوش*

## منابع

۱. نولدکه، تودور. تاریخ ایران و عرب‌ها در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی عباس زریاب خونی. انجمن آثار ملی تهران. تهران. ۱۳۵۸. تهران.
۲. معین، محمد. فرهنگ فارسی. انتشارات امیرکبیر، تهران. ۱۳۷۱.
۳. مشکور، محمدجواد، جغرافیای تاریخی ایران باستان. نشر دنیای کتاب، تهران. چاپ اول. ۱۳۷۱.
۴. پیگولو سکایا، ن. تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم. ترجمه‌ی کریم کشاورز. انتشارات مطالعات و تحقیقات اجتماعی. تهران. ۱۳۴۶.
۵. دیاکونوف، میخائیل میخائیلوویچ. تاریخ ایران باستان. ترجمه‌ی روحی ارباب. انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول. ۱۳۸۲.
۶. بویل، جی. آ. تاریخ ایران از سلوکیان تا فروپاشی ساسانیان. ترجمه‌ی حسن انوشه. انتشارات امیرکبیر. تهران. چاپ اول. ۱۳۶۸.
۷. توین، بی. آر. تاریخ تمدن (تحلیلی از تاریخ جهان از آغاز تا عصر حاضر). ترجمه‌ی یعقوب آژند، انتشارات مولی. تهران. ۱۳۶۲.
۸. فرای، ریچارد نلسون، تاریخ باستانی ایران. ترجمه‌ی مسعود رجب‌نیا. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ دوم. ۱۳۸۲.
۹. گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام. ترجمه‌ی محمد معین. انتشارات علمی و فرهنگی. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۲.
۱۰. اقبال آشتیانی، عباس. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجاریه. انتشارات خیام. تهران. چاپ نهم. ۱۳۸۰.
۱۱. نراقی، حسن، چکیده‌ی تاریخ ایران (از کوچ آریایی‌ها تا پایان سلسله پهلوی). چاپ پنجم.
۱۲. میرسعیدی، نادر. ایران باستان. تهران. چاپ اول. ۱۳۸۲.
۱۳. طبری، محمدبن جریر. تاریخ الرسل و الملوک. بخش ایران از آغاز تا سال ۳۱. ترجمه‌ی صادق نشأت. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. تهران. ۱۳۵۱.
۱۴. زرین کوب. عبدالحسین، روزگاران ایران. گذشته باستانی ایران. نشر مهارت. تهران. چاپ اول. ۱۳۷۴.
۱۵. ویسهورف، یوزف. ایران باستان از ۵۵۰ سال پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد. ترجمه‌ی مرتضی ثاقب فر. چاپ سوم. ۱۳۸۲.
۱۶. فردوسی، ابوالقاسم. شاهنامه. تصحیح محمد عباسی. انتشارات فخر رازی. تهران. ۱۳۷۳.
۱۷. کریستین سن. آرتور. ایران در زمان ساسانیان. ترجمه‌ی غلامرضا رشید یاسمی. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۳.
۱۸. زرین کوب. عبدالحسین. تاریخ ایران بعد از اسلام. انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۸۳.
۱۹. تاریخ مردم ایران (ایران قبل از اسلام). انتشارات امیرکبیر. تهران. ۱۳۷۳.
۲۰. رضایی همدانی، ماندانا. اوضاع سیاسی، نظامی و فرهنگی عصر سامانی. پایان‌نامه‌ی دوره کارشناسی ارشد. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران جنوب.

احساس سرافکندگی می‌کرد؛ چه مجبور بود سالیانه خراجی به پادشاه آن قوم بدهد. در فاصله‌ی سال‌های (۵۵۸-۵۵۱)، کسری دولت هفتالیان را که در اثر حمله‌ی قبیله‌ی ترک به سرداری سین جیبو (سینزیبول) متزلزل شده بود، برانداخت و از آن پس، رود جیحون سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترک شناخته شد [کریستین سن، ۱۳۷۳: ۴۹۵]. البته این که برحسب بعضی روایت‌ها، خسرو انوشیروان به پاره‌ای ولایات هند هم، مقارن این ایام، لشکرکشی کرده باشد یا پنجاب و سند را نیز از هیاطله باز ستانده باشد، چندان اثبات نشده است [زرین کوب، ۱۳۷۳: ۴۶۹].

خسرو انوشیروان، به گفته‌ی رضایی همدانی، با ترکان متحد شد و حکومت هفتالیان را در سال ۵۶۶ م برانداخت. وی برای تحکیم مبانی اتحاد خود با ترکان، دختر خاقان ترک را به همسری گرفت، ولی ترکان خیلی زود دشمن خطرناک ایران - خطرناک‌تر از هفتالیان - شدند [رضایی همدانی، بی تا: ۷۵].

نولدکه، علت اصلی لشکرکشی خسرو پرویز به هپتال‌ها را چنین عنوان می‌کند: «خسرو پس از مدتی که در مذاکن بماند و به آنچه نیازمند به رسیدگی بود، پرداخت، آن گاه روی به هپتالیان نهاد تا انتقام خون پدر بزرگ خود، پیروز را از ایشان بگیرد.» [پیشین].

انوشیروان، پیش از آن، دختر خاقان را گرفته بود و از این رو پیش از آن که روی به هفتالیان نهاد، نامه‌ای به خاقان نوشت و او را از قصد خود آگاه کرد و فرمود تا او نیز روی به هفتالیان نهاد. پس بر ایشان بناخت، پادشاه ایشان را بکشت، خانواده‌اش را از بیخ و بن برانداخت، از بلخ و زمین‌های پیوسته به آن بگذشت و سپاهیان خود را در «فرغانه» فرود آورد.

«بدین ترتیب در سال‌های دهه‌ی ۶۰ قرن ششم بعد از میلاد، حکومت هفتالیان بر اثر ضربت‌های وارده از طرف ترکان سقوط کرد. خسرو اول انوشیروان نیز از بروز اختلاف و جنگ بین هفتالیان و ترکان استفاده کرد و زمین‌هایی را که در غرب و جنوب رود جیحون قرار داشتند و هفتالیان در جنگ پیروز آن‌ها را به تصرف خود درآورده بودند، بازگردانید. هفتالیان که به دست ایرانیان سرکوب شده و ترکان نیز آن‌ها را رانده بودند، جزو حکومت قبایل بیابانگرد ترک درآمدند، و بربرهای نواحی آسیای میانه و شهرها و دولت‌هایشان نیز به این حکومت پیوستند.

بازرگانان سغدی از این موقعیت، یعنی از این که سغد جزو قلمرو خاقان ترک شده بود، استفاده بردند؛ چرا که ارتباط آن‌ها با چین آسان‌تر و نزدیک‌تر شد و تمام تجارت بین غرب و شرق به دست سغدیان افتاد [دیاکونوف، ۱۳۸۲: ۳۶۱].

زیرنویس

1. Somdat Bagratani